

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

س.رها

۲۲ جولای ۲۰۱۳

خواهر!

قاتل و جنایتکار همین ملاها، قومندانان و رهبران اند

و خدا بهانه و وسیله تیرئه

روز جمعه با یک رفیق در شهر (م)، به خیال این که تفریح آمدیم، گردشی داشتیم که چشم به لوحه تبلیغاتی یک دکان میوه فروشی افتاد، دیدم در سر لوحه خود نوشته کرده است: "شفاء دهنده خدا، دکان وسیله". دیدن چنین شعاری بر سر دروازه یک دکان میوه فروشی برایم خیلی جالب بود چون تاهنوز دیده بودم که شفاخانه ها، کلینیک ها، دواخانه های یونانی(عطاری) و بعضی مراکز صحتی، این شعار را با خود حمل می کنند و یا در یک گوشه ای از لوحه تبلیغاتی خود می چسبانند ولی تاهنوز چنین شعاری را بر سر لوحه یک دکان میوه فروشی ندیده بودم به خاطر این که، شعار هیچ ربطی با مناسبات یک دکان میوه فروشی ندارد. آیا کی از خوردن میوه همان انتظار صحت یابی را دارد که از گولی های فاسد دواخانه ها می تواند داشته باشد؟ و یا کدام ملا نصرالدین میوه را صرف به خاطر صحت یاب شدن خریده و از عینک یک مریض به طرف میوه، همچون داکتر می بیند؟

این شعار بلافاصله من را به هجده سال عقب برگرداند و خاطره تلخی را در دلم زنده کرد. هجده سال قبل، زمانی که خانه یکی از دوستانم به نام "میرویس" در افشار کابل موقعیت داشت، بعد از این که افشار به میدان بزکشی سگان هاری چون: مزاری، سیاف، دستم، گلبدین، مسعود و دیگر همپالگان وحشی شان، تبدیل شد، در میان تمام خونریزی ها و ویرانی ها، شنیدم خانه «میرویس» نیز به ویرانه میدل گردیده و «میرویس» نیز با دو اولادش به قتل رسیده است. فامیل «میرویس»، شش نفر بود و بعد از این که سه نفر شان کشته شدند، سه نفر دیگر باقی مانده بود ولی برایم معلوم نبود که درکنار «میرویس» کدام اولادهايش به قتل رسیده اند چون من آن زمان دریکی از ولایت های غربی کابل به سر می بردم.

«میرویس» دو بچه خرد سال داشت که یکی از آنها در حدود نه یا ده سال سن داشت و دیگرش یک یا یک و نیم ساله بود و دو دختر که یکی آن تقریباً در حدود ۱۴ سال سن داشت و دیگری شش ساله بیشتر نبود. من در پی فرصت مناسبی بودم تا به هر قیمتی شده باید یک بار به کابل آمده و درکنار مسؤولیت های دیگر، از خانواده «میرویس» احوال بگیرم که در چه وضعیتی قرار دارند- ناگفته نماند که وضعیت خودم نیز بهتر از فامیل «میرویس» نبود- تا این که بعد از چند مدتی، فرصت گیر آمد و من به کابل آمدم و در یکی از روزها، زمانی که صدای راکت و گلوله ها به نسبت کم تر، به گوش می

رسید، تصمیم گرفتم تا از فامیل «میرویس» یک احوال بگیرم، سرو وری خود را پیچانده و بایسکلی را که از یکی از رفقاء بود، سوار شدم و پایدل کنان به افشار رسیدم- البته از سرک های اصلی امکان گذر کردن نبود و من از این کوچه به آن کوچه خود را به افشار رساندم- زمانی که به آنجا رسیدم، دیدم از خانه خبری نیست ولی گفته می شد که یک عده فامیل بی سرپناه و بی سرپرست به مسجد پناه برده اند، بعد از تپ و تلاش، یک مسجدی را یافتم که سقف نداشت ولی دیوار هایش هنوز با وجود اصابت چندین گلوله راکت، استوار بود. داخل مسجد شدم و دیدم فامیل های زیادی در آنجا سکنا گزیده اند. به محض این که خانم «میرویس» چشمش به طرف من افتاده بود، صدا زد: بیدار(نام مرا گرفت) کجا بودی، ما تباه شدیم، هیچ چیز نماند. نه خانه، نه شوهر، نه اولاد، هیچ چیز، فقط دو درد سر یا به گفته خودش: "دو جول تر" به گردنم باقی مانده و بس. دیدم دختر کلان میرویس با بچه یک ساله اش زنده مانده اند و بقیه همه رفته اند.

بعد از تسلیت گفتن و چند کلمه دل داری، به خانمش گفتم: خواهر همه ما دچار همین روزگار شدیم، برای برادرت نیز چیزی نمانده است، چند عضو فامیل را که مزدوران "خلق" و "پرچم" گرفت و باقی مانده را نیز سگ صفتان جهادی. یک باره خانم آهی کشید و گفت: بیدار! نفس گیرنده خداست، بنده اش فقط وسیله است و ما اگر امروز این بدبختی ها را می کشیم، در واقع کشتی را درو می کنیم که در طول زندگی خود کاشته ایم.

گفتم: خواهر چرا این جملات بی معنا را می گوئی، تو چه گناه کرده ای که امروز توانش را پس می دهی و این طفل خرد سال ات کدام کشت خود را می باید درو کند؟

گفت: «دیگی شه نمی فاموم بیدار، ولی این چیز هائیت که مولوی روزانه به مسجد آمده و برای ما موعظه می کند، مولوی میگه: گناه خودتان است نه قومندانان و رهبران، خدا همین سرنوشت را برای شما مقرر کرده و ناگزیر هستید که باید آن را بچشید و این رهبران نیز کسانی هستند که از جانب خدا مسؤول قرار داده شده تا امرش را اجراء کند و گرنه خود شان هیچ گناهی ندارند.»

قلبم به لرزه آمده و بغض گلویم را گرفت، و توانستم تنها یک جمله را به آن خواهر بگویم:
خواهر! قاتل و جنایتکار همین ملا ها، قومندانان و رهبران اند و خدا بهانه و وسیله تیرنه.